

امکانات دستوری و لزوم توجه به آنها در شعر فارسی^۱

(مطالعه موردی: شاهنامه فردوسی)

جهاندوست سبزیعلیپور^۲

چکیده:

در هر زبان قواعد خاصی رایج است که گویندگان زبان با آنها آشنا هستند و در کنار آنها، امکاناتی نیز هست که دست گویندگان را باز گذاشته است. مثلاً همه می‌توانند به جمع «درخت»، «درختان» و یا «درخت‌ها» بگویند. علاوه بر امکانات عمومی، شاعران امکانات دیگری نیز دارند. این امکانات زبانی شعرا، گاه باعث تغییر وزن نمی‌شوند، مانند «چشم/ چشم» و گاه باعث تغییر وزن می‌شود، مانند: «انوشه/ نوشته» و «کنون/ اکنون». هدف این تحقیق بررسی امکانات دستوری برای نشان دادن توانایی زبان فارسی در خلق شعر؛ و نیز لزوم توجه به این امکانات برای شناسایی سازوکارهای برون‌رفت شعرا از تنگناهای دستوری در زمان خلق شعر است. منظور از امکانات دستوری در این پژوهش، امکاناتی است که دست شاعر را در انتخاب چند گزینه مساوی باز گذاشته تا ضمن حفظ معنا و بلاغت، بتوان با انتخاب یکی از گزینه‌ها وزن شعر را تنظیم نماید. شاعران دوره‌های مختلف زبان فارسی از روش‌های مختلفی استفاده کرده‌اند تا بتوانند به مقتضای وزن کلام شعر بگویند و بدان‌خاطر از تمام امکانات دستوری زبان فارسی استفاده کرده‌اند. مقدار امکانات خلق شده در هر اثری ادبی و نیز در هر دوره‌ای متفاوت است و جمع‌آوری تمام این امکانات در کل ادب فارسی، خود به سال‌ها پژوهش نیاز دارد. در این مقاله فقط مهم‌ترین امکانات دستوری در دو بخش مهم ساخت‌واژه و نحو شاهنامه فردوسی بررسی شده‌اند. مثلاً وجود دو شکل ماضی ساده و فعل امر با و بدون وند -b(v)، تغییر جایگاه وند نفی و وند استمرار، فاصله انداختن بین اجزای فعل مرکب، استفاده از ضمائر متصل غیرفاعلی برای فعل لازم، تغییر جایگاه صفت در جمله از انواع امکان‌های دستوری است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد آگاهی فردوسی از جزئیاتی از زبان پهلوی؛ و احتمالاً از لهجه‌های دیگر فارسی دستش را باز گذاشته و با آن امکانات فراوان، شاهنامه عظیم را در وزنی ثابت خلق کرده است. با شناخت امکانات دستوری می‌توان به روزآمد کردن زبان فارسی کمک فراوانی کرد. این امکانات در هر شعر و نثری وجود دارند، اما در این مقاله فقط امکاناتی دستوری شعر بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها:

دستور زبان فارسی، امکانات دستوری، اختیارات دستوری، شاهنامه فردوسی، وزن شعر، اختیارات زبانی

^۱ - از استاد عزیز جناب دکتر رضایتی کیشه‌خاله که پیش‌نویس مقاله را خواندند و نکات ارزنده‌ای در آن باره متذکر شدند، بسیار سپاس‌گزارم.

^۲ - عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

۱. مقدمه

در هر زبان برای بیان عبارات و عناصر زبانی، امکانات خاصی وجود دارد و همه استفاده‌کنندگان از یک زبان، از نظر استفاده از آن امکانات تا حدی با هم برابرند، یعنی اگر کسی بخواهد و بتواند از آن امکانات استفاده کند، هیچ معنی در زبان برای او وجود ندارد. مثلاً در زبان فارسی این امکان برای فارسی‌زبانان هست که در دوره معاصر به جمع درخت بگویند «درختان» و یا بخواهند بگویند «درخت‌ها»، و یا هنگام خطاب به یک مخاطب مفرد بگویند «تو» و یا بگویند «شما». اهل زبان می‌توانند با جابه‌جایی اجزای زبان جملات مختلف با معانی مختلف بسازند. صفوی برای جمله «او کتاب را برای من خرید»، ۲۴ آرایش در نظر می‌گیرد (صفوی، ۱۳۷۳: ۱/ ۲۲۸) در کنار این همه امکانات، شاعران یک زبان از یک مجموعه امکانات دیگری نیز برخوردارند، که افراد معمولی از چنین امکاناتی برخوردار نیستند. هدف این مقاله بررسی امکانات زبانی شعرای فارسی زبان در خلق شعر است.

شاعران برای خلق شعر که وزن دارد، مجموعه قواعدی (هم عروضی و هم دستوری) دارند که در حد امکان آنها را رعایت می‌کنند، گاهی هم به دلایلی، از آنها عبور می‌کند، همین رعایت و عدم رعایت این قواعد در علم عروض، بسیار بحث و بررسی شده و نتیجه آن وضع یک مجموعه قواعد تحت عنوان «اختیارات شاعری» است که بسیار معروف است و هر محقق عرصه عروض به آن نظری دارد (برای نمونه نک. نجفی، ۱۳۵۲) گستره این اختیارات شاعری در عروض بسیار اندک است، اما در دستور زبان فارسی شعرا گرچه مجبورند وزن را رعایت کنند، امکانات فراوان دستوری دارند و گاه خود نیز برای رهایی از این قواعد، دست به قاعده‌افزایی‌هایی زده‌اند که در دوره‌های بعد، تبدیل به یک سنت زبانی شده‌اند.

امکانات دستوری^۳ را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد، الف) امکاناتی که ارتباطی با وزن شعر ندارند، یعنی مثلاً یک کلمه هر گونه ادا شود، در وزن شعر خللی وارد نمی‌کند. مانند: «چشم/ چشم» و «مهربان/ مهربان»، ب) امکاناتی که با وزن شعر ارتباط مستقیم دارند، یعنی هر کدام از آن گزینه‌ها وزن خاصی دارند و شاعر برحسب نیاز خود از آنها استفاده می‌کند. مانند «بنشین/ نشین»، «گسی/ گسیل»، «ریختند/ برریختند»، «نوشه/ انوشه»، «فسانه/ افسانه».

منظور از امکانات دستوری در این مقاله، امکانات نوع «ب» و یا آنهایی است که شاعران و ادیبان با آنها می‌توانند در شعر خود تغییراتی ایجاد کنند تا بدون لطمه زدن به معنا، بلاغت و وزن شعر، بتوانند منظور خود را ادا کنند. طبیعی است که چنین اختیاری در هر زبان برحسب مجموعه امکاناتی است که در خدمت وزن شعر است و فقط هم می‌تواند در محیط شعر عروضی بروز کند. مثلاً واژه‌های «گهی، کُنون، فسوس، اهرمن، نگه» اغلب در محیط شعری و به تبع شعر منظوم، در محیط ادبی غیرمنظوم (مثل متن نمایشنامه‌های تاریخی، شعر نو و ...) به کار می‌روند. ذکر این نکته ضروری است که وقتی صحبت از امکان دستوری است به این معنی نیست که شاعر همیشه مختارست لفظ را فدای بلاغت و زیباشناسی کلام کند، بلکه منظور این است که شاعر از بین دو گزینه مساوی از نظر معنی، زیباشناسی و

^۳ - ترکیب «اختیارات دستوری» به معنی مورد نظر این مقاله را نگارنده از زبان استاد ابوالحسن نجفی یاد شنیدم، و وامدار ایشان هستم. ایشان در یکی از سخنرانی‌های خود (در دومین همایش وزن شعر فارسی و اشعار ایرانی ۲۵-۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲، در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) به این عبارت اشاره کردند که در کنار اختیارات شاعری، می‌توان به اختیارات دستوری هم قایل شد. در همین جا از استاد گران‌قدر سپاس‌گزاری کرده، برای‌شان آرزوی توفیق و بهروزی دارم.

سایر مسایل بلاغی، یکی را انتخاب می‌کند تا بتواند به مقتضای وزنش سخن بگوید. این نکته را نیز باید قبول کرد که در هر زبانی از آغاز، امکانات دستوری برای شعرگویی کم یا حداقل بوده است، اما بعدها از زبان‌ها یا گویش‌های اطراف تعدادی امکان دستوری به آن افزوده شده و یا شاعران با شگردها و ظرافت‌هایی دست به قاعده‌افزایی زده‌اند. مثلاً فعل امر از مصدر ساده را هم باوند $b(v)$ و هم بدون آن می‌آورند:

تو برخیز و بر مهد زرین نشین وگر هست نیروت بر زین نشین (پادشاهی داراب/۳۳۳)

در بیت فوق نمی‌توان گفت شاعر از ذکر فعل امر بدون وند، منظور بلاغی داشته، یا قصدش تأکید بوده یا فعل بدون وند، معنای خاصی دارد، بلکه بعد از بررسی مثال‌ها، معلوم می‌شود، قصد شاعر در اغلب موارد پرکردن خلاء وزنی است. ذکر این نکته نیز بی‌فایده نیست که امکان دستوری شاعران با هم متفاوت است، مثلاً بین فردوسی که برایش داستان‌پردازی بیش از مسایل زیباشناسی اهمیت دارد، و حافظ، که کلمات را رندانه کنار هم چیده است، تفاوت زیادی است و در هر زبانی امکانات زبانی متفاوت است، به همین خاطر باید در هر زبانی جداگانه به این امر پرداخت. به عنوان مثال زبان شعر باباطاهر همدانی با زبان فردوسی طوسی تفاوت زیادی دارد. آن امکاناتی که در این تحقیق بررسی می‌شود، همان‌هایی نیستند که در نوشتن نثر هم به کار می‌روند، یعنی امکانات مشترک بین نظم و نثر در این جا ذکر نشده است.

گاهی شاعران هنگام سرودن شعر از امکانات دو زبان استفاده می‌کنند. شواهدی نشان می‌دهد که فردوسی علاوه بر ویژگی‌های زبان فارسی از طریق متونی که مطالعه کرده است، با بعضی از ویژگی‌های زبان پهلوی آشنایی اندک داشته است. گرچه بنا به اعتقاد خالقی مطلق شواهدی در شاهنامه مبنی بر اینکه فردوسی با خط مشکل پهلوی آشنایی داشته، وجود ندارد، ولی به ادعان ایشان اگر کسی متنی را به آن زبان بر او می‌خواند، وی معنای آن را متوجه می‌شده است (خالقی مطلق، ۱۹۹۹: ۳۲۴-۳۲۵). با این حال فردوسی در کنار امکانات دستوری فارسی از امکانات دستوری پهلوی هم استفاده کرده است. مثلاً با دو شکل ضمیر سوم شخص مفرد «او awē: در شاهنامه ve» و «اوی ōy» پهلوی (آموزگار، تفضلی، ۱۳۸۲: ۶۸)، و نیز شکل pāy (یا) (مکنزی، ۱۳۸۳: ۲۰۷)، xwadāy (خدا) (همان، ۲۳۲) آشنا بوده است. شکل پهلوی کلمات دیگری هم در شاهنامه آمده است که خود جای تحقیق دیگری دارد (برای رابطه زبان دری و پهلوی نک. صادقی، ۱۳۵۷).

«از ویژگی‌های زبان فارسی است که امکانات بالقوه را در تغییر جایگاه عناصر سازندهٔ یک جمله، در اختیار سخنور قرار می‌دهد ... قابلیت جابه‌جایی عناصر دست اهل زبان را در تنوع بخشیدن به سخن، باز می‌گذارد، علاوه بر آن با تغییر جایگاه بر اهمیت جزئی از اجزا تأکید می‌کند یا به تعبیر دیگر، موجب برجسته شدن، یکی از اجزای دیگر می‌گردد و گاهی به تبع آن، متکلم بر آن بخش برجسته شده، بار عاطفی می‌نشانند و معنی ثانوی خود را انتقال می‌دهد» (میر باقری فرد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۷۹).

در این تحقیق برای این که بتوان به نتایج دقیق‌تری دست یافت، همهٔ مثال‌ها از شاهنامه فردوسی انتخاب شده است. اشعار شاهنامه فردوسی این مقاله، بر اساس نسخهٔ تک‌جلدی مسکو، به کوشش سعید حمیدیان (۱۳۸۸) نشر قطره

است و برای ارجاع به بیت‌های انتخاب شده آن نسخه، دیگر نام شاهنامه و نسخه مسکو تکرار نشده؛ فقط عنوان هر داستان و نیز شماره بخش آن آمده است. مثلاً «ضحاک، ۵۵/۲» به معنی این است که از شاهنامه فردوسی مسکو، بخش دوم داستان ضحاک مورد نظر است و شماره آن بیت در کل داستان ضحاک ۵۵ است. گاه شاهد مورد نظر فقط در یک مصرع بوده و بدان خاطر، برای جلوگیری از اطاله کلام، به جای مصرع دیگرش، فقط سه نقطه آمده است.

ظاهراً امکان دستوری شبیه اختیارات شاعری در عروض است، اما در دستور، اختیارات و امکانات بسیاری وجود دارد که گاه از یک شاعر به شاعر دیگر تفاوت دارد، اما در عروض کل شاعران در همه زمان‌ها فقط چند اختیار محدود دارند. مثلاً شاعر می‌تواند به جای یک هجای بلند از دو هجای کوتاه استفاده کند، یا به عبارتی دیگر، در یک رکن به جای فاعلاتن از فاعلاتن در بحر رمل، و یا به جای مفاعیلن از فاعلاتن در بحر هزج استفاده کند، اگر چنین کاری کند، صورت اول، درست، و شکل دوم نادرست است، اما شاعر ناگزیر از چنین کاری بوده است و خلاف آن صحیح نیست. در این مقاله بحث این نیست که شاعران در آن لحظه مختار به انتخاب گزینه‌های دستوری یا مجبور به رعایت وزن هستند، بحث این است که اگر برای رهایی از تنگنای وزن مختار هستند، اختیار استفاده از چه امکاناتی را دارند، یا به عبارتی دیگر اصلاً در زبان فارسی چه امکاناتی برای برون‌رفت از تنگنای وزن وجود دارد. در جدول زیر برای آشنایی بیشتر با امکانات دستوری، شکل‌های استفاده از وند استمرار همی آمده است:

شکل اول	همی در اول فعل	همی (فعل)
شکل دوم	همی در آخر فعل	(فعل) همی
شکل سوم	همی در اول مصرع با فاصله	همی (فعل) /
شکل چهارم	همی در آخر مصرع با فاصله	(فعل) همی /
شکل پنجم	همی در یک مصرع و فعل در مصرعی دیگر	همی / (فعل)

شاعری مثل فردوسی وند استمرار «همی» را حداقل در پنج شکل استفاده کرده است. مثال‌های این موارد در ادامه (بند ۲-۴-۲) آمده است. می‌توان به این انواع، که از شاهنامه استخراج شده، انواع دیگری از طرز استفاده وند استمرار دیگر را افزود.

به عنوان پیشینه تحقیق باید گفت در بررسی امکانات دستوری که حوزه‌ای تقریباً بین‌رشته‌ای است، محققین زبان و ادبیات فارسی از یک طرف؛ و زبان‌شناسی و دستور زبان از طرف دیگر صاحب‌نظرند و در تحقیقات آنها باید دنبال این موضوع گشت. علمای علم بلاغت به ویژه در بحث علم معانی از قدیم بحثی را به «تقدیم و تأخیر» اختصاص داده‌اند و در آن درباره ترتیب اجزای کلام و اختیار نویسنده در جابجایی اجزای جمله مباحثی آورده‌اند و اخیراً میرباقری فرد و همکاران (۱۳۹۰) در تحقیقی درباره بوستان سعدی این تقدیم و تأخیر را بررسی کرده‌اند. فرشیدورد در کتاب «درباره ادبیات و نقد ادبی»، بخشی تحت عنوان «تعبیرات شاعرانه و اقسام آنها» آورده و در آن قسمتی را به صفات عاشقانه اختصاص داده و تا حدی به ارتباط شعر و دستور زبان اشاره کرده است. ایشان معتقد است شاعران صفاتی را خلق می‌کنند که منحصر به خصوصیات فردی و سبکی آنهاست (فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۸۵۳) ابوالحسن نجفی به نوعی به هر دو حوزه تسط دارند و ایشان هم معتقدند اختیارات دستوری زیادی داریم، گرچه در نوشته‌ای خاص بدان نپرداخته‌اند. وحیدیان کامیار با ذکر جمله‌ای عدم التفات یا اعتقاد خود به این مقوله را تا حدی نشان داده و بیشتر چیزی نگفته است «اختیارات زبانی تسهیلاتی در تلفظ برای شاعر فراهم می‌کند، بی‌آنکه موجب تغییری در وزن شعر

بشود» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۶: ۱۷). صفوی (۱۳۷۳) و نیز فرشید ورد (۱۳۸۲)، در آثار خود تغییر اجزا و عناصر جمله را از قابلیت‌های زبانی به شمار آورده‌اند.

تا حال به سازوکارهای این امکانات و نحوه عملکرد آنها اشاره‌ای نشده است، در حالی که زبان فارسی از زبان‌هایی است که استعداد زیادی برای خلق شعر پیدا کرده و از نظر کمی و کیفی اشعار فراوانی به این زبان سروده شده است. بدن خاطر نیاز است در سراسر شعر فارسی نحوه امکان‌آفرینی و «قاعده‌افزایی» یا به طور کلی «دستور زبان شعر» فارسی تبیین شود. چیزی که این مقاله در پی آن است توجه دادن به این امر و بازشناسی این قواعد و دسته‌بندی‌های آن در یک اثر فارسی به عنوان نمونه است. آنچه در ادامه آمده نه همه امکانات دستوری شاهنامه فردوسی بلکه فقط امکانات نمونه‌وار حوزه صرف و نحو است، در بخش واژگان و نیز در بخش آوایی امکانات فراوان دستوری وجود دارد که خود مجال دیگری می‌خواهد.

۲. صرف یا ساختواژه:

در این بخش امکانات دستوری حوزه صرف یا ساختواژه در یازده بخش همراه با مثال‌هایی از هر کدام ذکر می‌شوند:

۲-۱ استفاده از شکل‌های مختلف برای بیان یک زمان

در هر زبانی ساخت‌های مختلفی برای فعل‌های ماضی و مضارع وجود دارد. به عنوان مثال در زبان فارسی برای بیان زمان گذشته، از ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی بعید، ... استفاده می‌شود و طرز ساخت هر یک نیز مشخص است، اما به عنوان مثال، هیچ وقت نمی‌توان برای ماضی نقلی، از ساختی غیر از آنچه متداول است، استفاده کرد، مثلاً نمی‌توان گفت: «*رفته کرده‌ام»، چنین ساختی در زبان فارسی معاصر وجود ندارد. در زبان ادبی، شاعران با استفاده از اختیار دستوری‌ای که داشتند، سعی کرده‌اند از چند ساخت برای بیان یک فعل استفاده کنند. هر ساختی کاربرد، معنا و روشی ساخت خاصی دارد. در زیر به چند نمونه اشاره می‌شود.

۲-۱-۱ آوردن فعل ماضی ساده با وند -b(v) و بدون وند -b(v):

یکی از خصوصیات ساختواژی زبان فارسی دری، ذکر وند -b(v) بر سر ماضی ساده است. مانند: «بنشست» و «بگفت» در مقابل «نشست» و «گفت». در فارسی میانه (پهلوی) چنین وندی به کار نمی‌رفت (نک. آموزگار، تفضلی، ۱۳۸۲: ۷۶) و امروزه هم در زبان فارسی به کار نمی‌رود، اما در زبان‌های دیگر ایرانی باقی مانده است.^۴ در دوره فردوسی یا در دوره رواج زبان دری، به ویژه از قرن چهارم تا هفتم هجری، چنان‌که از طرز کاربرد آن برمی‌آید، این وند یا در حال فراموشی بوده، یا از ویژگی‌های زبانی یکی از مناطق دیگر غیر از زبان مادری شاعر بوده، یا اگر هم هر دو شکل در یک زبان به کار می‌رفته، شکل همراه با وند آن معنا یا کارکردی خاصی داشته که امروزه از بین رفته یا بر ما روشن نیست. چرا که در یک زبان کمتر می‌توان انتظار داشت، یک زمان چند ساخت دستوری داشته باشد. به هر رو در زبان به کار رفته در شعر شعرای فارسی زبان، ماضی ساده هم با وند -b(v)، و هم بدون وند آمده است. همین

^۴ - به عنوان مثال می‌تواند زبان تاتی، تالشی، گیلکی و... را نام برد. برای این وند در ساخت ماضی مطلق زبان‌های ذکر شده، نک. سبزیلیور، ۱۳۹۱:

نکته تبدیل به یک امکان دستوری برای شاعر شده؛ هر جا که اقتضای وزن بوده، از ماضی ساده با وند؛ و جایی دیگر نیز از شکل بدون وند آن استفاده کرده است.

- (۱) برفت و جهان مُردری ماند از اوی ... (کیومرث، ۷۰/۲) (۲) برفت او و این نامه ناگفته ماند ... (آغاز کتاب/ ۱۴۵)
- (۳) ... نیایش کنان رفت و بردش نماز (ضحاک، ۳۵۶/۱۱) ... سخن رفت هرگونه از بیش و کم (ضحاک/ ۱۷)
- (۴) نشست از بر گاه جادوپرست ... (ضحاک/ ۳۰۹) (۵) ... چو بر تخت بنشست پیروز و شاد (کیکائوس/ ۸۸۴)

۲-۱-۲ آوردن فعل امر با وند b(v) و بدون وند -b(v):

یکی دیگر از خصوصیات صرفی زبان فارسی دری ذکر وند -b(v) بر سر فعل امر است. این وند امروزه در فعل امر زبان فارسی به کار می‌رود. در زبان به کار رفته در متون ادبی و تاریخی این فعل دو شکل دارد: یکی با وند -b(v) دیگری هم بدون آن. همین باعث ایجاد یک امکان دستوری برای شاعر شده و شاعر مختار است طبق نیاز خود از یکی از این دو شکل استفاده کند. مثلاً اگر وزن کلام اقتضا نکند، از وند -b(v) صرف‌نظر می‌کند.

- (۱) ... چو خسرو شوی بندگی را بکوش (جمشید/ ۷۲) (۲) به گیتی در آن کوش چون بگذری ... (سهراب، ۱۳/۱)
- (۳) ... تو بر تخت بنشین و بر نه کلاه (سهراب/ ۱۶۲) (۴) ... بیارای و بنشین به آرام دل (رستم و اسفندیار/ ۱۴۹۴)
- (۵) تو برخیز و بر مهد زرین نشین وگر هست نیروت بر زین نشین (پادشاهی داراب/ ۳۳۳)

۲-۲ استفاده از شکل‌های ساده و پیشوندی فعل به جای یکدیگر:

زبان فارسی از جمله زبان‌هایی است که یک فعل می‌تواند چندین پیشوند داشته باشد (نک. رضایتی کیشه‌خاله-دپان، ۱۳۸۸) و همان پیشوند اشتقاقی گاه فعل دیگر یا متمایزی از شکل ساده آن می‌سازد. به عنوان مثال، مصدر «نشستن» با پیشوند «بر» معنای بالا نشستن و سوار شدن می‌دهد، یا اگر به مصدر «رفتن» پیشوند «در» اضافه کنیم معنای فرار کردن می‌دهد. در مواردی در شعر به اقتضای وزن، شکل ساده و پیشوندی به جای همدیگر به کار رفته و یا اصلاً فرقی بین آن احساس نشده است. گاه خواننده احساس می‌کند هر جا که شاعر مثلاً «برگرفت» به کار برده به معنی «گرفتن با بلند کردن» منظورش است و هر جا بدون پیشوند «بر» آورده، معنای «بلند کردن» را طلب کرده است، اما همیشه چنین نیست، گاه اقتضای وزن چنین امکانی به شاعر می‌دهد.

- (۱) نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ (هوشنگ/ ۱۲)
- (۲) ز زین برگرفتش به کردار گوی چو چوگان بزخم اندر آید بدوی (سهراب، ۲۳۱/۷)
- (۳) نهادند خوان و گـرفتند جام نخست از منوچر بردند نام (منوچهر، ۸۸۸/۱۴)
- (۴) ... برآمد خروشیدن گاو دم (کیقباد/ ۳۸) ... خروشیدن آمد ز پرده سرای (کیقباد/ ۵)
- (۶) بسی مشک و دینار بر ریختند... (منوچهر/ ۲۳۶) (۷) همی گوهر و زعفران ریختند... (فریدون/ ۱۶۱)

همچنان که در مثال‌های ۱، ۲ و ۳ نمایان است «گرفتند» به معنای برداشتن چیزی از زمین است. شاعر یک‌جا از شکل ساده فعل و جایی هم از شکل پیشوندی آن استفاده کرده است. در مثال‌های ۶ و ۷ یک‌جا برای مُشک و گوهر، و به طور کلی برای نثار، از شکل پیشوندی فعل؛ و جایی دیگر از شکل ساده آن استفاده کرده است.

۲-۳ استفاده از شکل‌های کامل و نیز کوتاه شده مصدر

در زبان فارسی مصدر دو شکل کامل و کوتاه شده یا مُرْخَم دارد. شکل مُرْخَم مصدر در زبان فارسی، اغلب با فعل‌های شبه‌معین از مصدر بایستن، شایستن، توانستن، خواستن، و... به کار می‌رود. امروزه در زبان فارسی، در این موارد از شکل مرخم مصدر استفاده می‌کنند، مثلاً «باید نوشت»، «نمی‌توان گفت»، «خواهد رفت». یعنی از شکل کامل آن دیگر استفاده نمی‌شود، و نمی‌گویند «باید نوشتن»، یا «نمی‌توان گفتن»، اما در شعر یک امکان دستوری وجود دارد و می‌توان هم از شکل مصدر کامل و هم از شکل مرخم آن استفاده کرد.

- | | |
|---------------------------------|---|
| (۱) بدین آلت و رای و جان و زبان | ستود آفریننده را کی توان (آغاز کتاب / ۱۱) |
| (۲) ستودن نداند کس او را چو هست | میان بندگی را بباید بست (آغاز کتاب / ۹) |
| (۳) نخواهم بُدن زنده بسی روی او | جهانم نبرزد به یک موی او (منوچهر / ۷۵۵) |

۲-۴ تغییر جایگاه تکواژهای خاص فعل

هر فعل تعدادی تکواژ تصریفی و اشتقاقی دارد که جایگاه آنها در زبان مشخص است، مثلاً نمی‌توان در زبان فارسی وند نفی را بعد از فعل ذکر کرد و برای نمونه عبارت‌های «بردار نه»، یا «*نه بردار» در فارسی معاصر غیردستوری محسوب می‌شود. و شکل دستوری‌اش «برنه دار/ بردار» است. اما جاهایی که وزن اقتضا می‌کند، شاعر می‌تواند تکواژ خاص فعل را تغییر دهد به طوری که در غیر آن محیط چنین جوازی وجود ندارد. در زیر مواردی از تغییر جایگاه تکواژهای ویژه فعل آمده است:

۲-۴-۱ تغییر جایگاه وند نفی

وند نفی از سازه‌های زبانی است که در زبان‌های ایرانی جایگاه مختلفی دارد، یعنی بسته به ساده و پیشوندی بودن و نیز بسته به داشتن و نداشتن پیشوند -b(v) جایگاهش تفاوت دارد. اما چنین امری در یک زبان از تنوع برخوردار نیست، در یک زبان خاص جایگاه وند نفی و خصوصیاتش مشخص و معلوم است و تغییر نمی‌کند، حداقل در یک دوره زمانی که شاعر شعر می‌سراید، تغییر نمی‌کند. در متن ادبی و در شعر فارسی همه این موارد تبدیل به امکاناتی شده است تا شاعر به مقتضای وزن کلام از هر کدام که بخواهد، استفاده کند:

- | | |
|--|--|
| (۱) چو بیژن همی برنگشت از فرود | فرود اندر آن کار تندی نمود (کیخسرو، داستان فرود / ۸۱۲) |
| (۲) همی رزم جستند با یکدگر | یکی را ز کینه نه برگشت سر (داستان دوازده رخ / ۷۸۶) |
| (۳) ... یکی چشم از ایرج نه برداشتند (فریدون / ۳۷۵) | (۴) ... وگر بردارد پشیمان شود (پادشاهی اسکندر / ۱۴۰۹) |

در مثال اول وند نفی بعد از پیشوند؛ و در مثال دوم قبل از پیشوند آمده است. مثال ۳ و ۴ هم به همان صورت است. شاعر هر جای مقتضای وزن بوده، وند نفی را آورده است، درحالی‌که در فضای غیرشعری چنین امکانی وجود ندارد، یعنی یک نویسنده هر زبانی (مانند همه گویندگان زبان) فقط مجاز است وند نفی هر فعلی را در یک جایگاه بیاورد، مگر اینکه قصد نشاندار کردن متنش را داشته باشد.

۲-۴-۲ تغییر جایگاه وند استمرار

وند استمرار در زبان فارسی، به ویژه در شاهنامه، کارکردهای فراوانی دارد، و پرداختن به آن کارکردها از حوصله این بحث خارج است، اما نکته قابل ذکر در اینجا این است که این وند مثل همه وندها و تکواژهای دستوری جایگاه ثابتی در زبان دارد، ولی شعرا طبق امکان دستوری، آن سازه دستوری را به هر جایی که وزن کلام اقتضا کند، می‌برند، گاه بلافاصله قبل از فعل؛ گاه بلافاصله بعد از فعل می‌آورند، گاه از فعل دور می‌کنند، یا گاه در مصرعی دیگر، فعلش را ذکر می‌کنند. در فارسی میانه (پهلوی) وند استمرار hamē در آغاز فعل قرار می‌گرفت (آموزگار، تفضلی، ۱۳۸۲: ۷۹):

- | | |
|---|--|
| (۱) خرد گر سخن برگزیند همی | همان را گزیند که بیند همی (آغاز کتاب /۸) |
| (۲) ... بدین سان که بیند همی شهریار (بهرام گور / ۶۷۰) | (۳) دو چشمش تو گویی نبیند همی ... (سیاوش / ۳۶۰۵) |
| (۴) چو بدخو شود مرد درویش خوار | همی بیند آن از بد روزگار (پادشاهی نرسی / ۱۵) |
| (۵) ... همی رفت پویان بدان مرغزار (ضحاک / ۱۲۳) | (۶) همی جفتمان خواند او جفت مار ... (ضحاک / ۳۳۳) |
| (۷) همی خون دام و دد و مرد و زن | بریزد کند در یکی آبدن (ضحاک / ۳۴۳) |

اگر در مثال شماره یک، ویژگی گویشی خاصی نباشد، باید گفت نیازی به ذکر وند استمرار نبوده است، فقط شاعر از این وند استمراری جهت پرکردن خلاء وزنی استفاده کرده است. در مثال ۷ وند استمرار جدا از فعل و در مصرعی دیگر آمده است. طبق قاعده دستوری برای نشان دادن چند عمل انجام شده در یک زمان، باید از یک ساخت فعلی استفاده کرد، مثلاً «حسن می‌رفت خانه، غذایش را می‌خورد، کیفش را برمی‌داشت، می‌آمد»، اما فردوسی در مثال فوق برای «بریزد» «همی» آورده، برای «کند» نیاورده است، یعنی در اصل باید چنین می‌شد، «خون دام و دد همی بریزد، و در آبن همی کند» یعنی از امکان دستوری استفاده کرده و بخاطر حفظ تعادل وزن از وند استمرار برای دومین فعل استفاده نکرده است. از مجموع مثال‌های ذکر شده بالا می‌توان فهمید که گاه قصد شاعر از ذکر وند استمرار، رساندن استمرار نیست، بلکه فقط از اختیار دستوری‌اش برای پر کردن کمبودهای موسیقایی استفاده کرده است.

۲-۵ استفاده از تکواژهای مختلف ماضی ساز برای یک فعل

هر فعلی در یک زبان چند ماده فعلی دارد. در زبان ایرانی باستان ماده‌های متفاوتی (مانند: ماده مضارع، نقلی، ماضی، آینده، مجهول، سببی، جعلی، آغازی، آرزویی، تشدید) وجود داشت که در دوره‌های بعد از بین رفتند و فقط دو ماده فعل (مضارع و ماضی) امروزه در زبان فارسی به کار می‌روند. ماده باقاعده ماضی از ریشه فعل به اضافه تکواژهای ماضی ساز (-t, -d, -id, -ād, -st) به دست می‌آید و گاه بعد از افزوده شدن -t به ریشه فعل، تغییرات آوایی خاص در ماده صورت می‌گیرد. مثلاً «باز» (باختن، از دست دادن) اگر ریشه باشد، بعد از افزودن وند ماضی ساز، واج -Z- تبدیل به -x- می‌شود (باخت). در این مواقع استفاده از وند ماضی ساز دیگری، خوش ساخت و دستوری محسوب نمی‌شود. مثلاً نمی‌شود گفت «*بازید = باخت، از دست داد» یا به ریشه فعل «ساز» نمی‌توان وند -id- افزود، و گفت «*سازید»، حتماً باید آخرش -xt- باشد، یعنی «ساخت»^۵. شاید در دو زبان مختلف، هر کدام از این دو روش به تنهایی به

^۵ - در کنار این موارد فعل‌هایی هستند که ماده ماضی آنها دو شکل دارد. مثل: «خفت / خوابید»، «فراخت / افراشت»، «گمارد / گماشت» و...، اما همه فعل‌ها چنین نیستند.

کار برونند، اما در یک زبان، مثلاً زبان فارسی، فقط یکی از آن روش‌ها به کار می‌رود، اما شاعر طبق اختیار دستوری‌ای که دارد، می‌توان چند تکواژ ماضی‌ساز برای یک فعل خاص به کار ببرد.

- (۱)... بسازید و آمد دلی پر امید (جمشید/ ۱۳۹) (۲)... سلیح سواران جنگی بساخت (گرشاسپ/ ۳۶)
 (۳) همی پروریدش بناز و برنج... (جمشید/ ۱۱۳) (۴) بخونش پرورد برسان شیر ... (جمشید/ ۱۳۳)
 (۵)... پدید آوریده همه نیک و بد (ضحاک/ ۳۰۶) (۶) هژبری که آورده بودی به دام ... (سهراب/ ۸۶۷)
 (۷)... پیاده شد از اسب و بگذارد گام (منوچهر / ۹۵۸) (۸)... که ایدون به ما خوار بگذاشتند (گفتار اندر فراهم آوردن کتاب/ ۱۳۲)

در مثال ۱ و ۲، دو شکل از فعل ماضی ساخت با دو وند ماضی ساز «-id, -xt» با کمی تغییرات آوایی آمده است. در مثال ۳ و ۴ هم، دو شکل از فعل ماضی مصدر «پروردن» آمده است درحالی که یکی از آن وندهای ماضی‌ساز صحیح است و دیگری را احتمالاً شاعر قیاسی درست کرده است، یا در زبان خودش نبوده از زبانی دیگر قرض گرفته است. به عنوان نمونه در زبان فارسی «دوشید» شکل ماضی مصدر دوشیدن (گرفتن شیر دام) است، اگر کسی «دوخت» به کار ببرد (در معنای دوشید)، صحیح نیست و به او تذکر داده می‌شود که درست به کار ببرد و یا خوداصلاحی^۶ کرده، خوش آن را درست ادا می‌کند، گرچه ممکن است در یک گویش دیگر فارسی، مثلاً در این مورد خاص، در گویش کرمانی، از این فعل (دوخت) برای بیان ماضی دوشیدن استفاده شود، اما در آن زبان، دیگر از «دوشید» برای آن استفاده نمی‌شود، به عبارتی دیگر، هر فعلی در هر زبانی یک شکل قراردادی و متعارف ماضی و مضارع دارد، اما شعرا مختارند، برای یک فعل خاص چندین شکل ماضی بسازند و به کار ببرند.

۲-۶ تغییر در ریشه و ماده بعضی از فعل‌ها

ماده به آن قسمت از فعل می‌گویند که در همه فعل‌ها مشترک است. هر فعلی از ریشه و ماده‌ای خاص ساخته شده است، و با تغییراتی در ریشه، می‌توان ماده فعل ساخت. گاه تغییر اندک آوایی در ماده فعل باعث تغییرات معنایی می‌شود. استفاده کنندگان از زبان حق تغییر در آنها را ندارند. مثلاً در زبان فارسی نمی‌توان گفت، «من از درخت سیب می‌چنم = mi-čen-am» چرا که در فارسی ماده «چن» نداریم. اما شاعران گاه به اقتضای وزن از تعدادی از امکانات دستوری استفاده می‌کنند تا در ریشه و ماده فعل تغییراتی اعمال نمایند.

- (۱) بهار آمد از گلستان گل چنیم [چنیم] (۲) ز روی زمین شاخ سنبل چنیم [چنیم] (منوچهر / ۵۰۵)
 (۳)... بپذیرفت [بپذیرفت] و بر مام کرد آفرین (فریدون / ۳۲) (۴)... خدا یا مرا زود برهان [برهان] ز رنج (جمشید / ۱۹۲)
 (۵) سرانجام پیرید [پیرید] هر دو زکفت ... (منوچهر / ۱۵۵)

در دو مثال ۱ و ۲ be-br-id به جای be-bor-id آمده است. حذف واج /o/ از ماده فعل باعث شده یک خوشه br در ماده فعل ایجاد شود. در مثال ۳ be-pazroft باید be-paziroft می‌شد. در مثال ۴ هم باید be-bor-id می‌آمد، ولی با حذف یک واکه be-br-id شده و ماده فعل تغییر کرده است.

⁶ - self correction

۲-۷ تنوع در شکل حروف اضافه

در زبان فارسی تعداد زیادی حروف اضافه وجود دارد، این قسم از کلمات در زبان شکل ثابتی دارند، یعنی این طور نیست که هر گوینده‌ای هر طور خواست آنها را تلفظ کند. اما تعدادی از این حروف چند شکل دارند و یک شکل آنها گویا یادگار دوره تاریخی قبل از زبان فارسی، یعنی دوره دری و یا زبان فارسی میانه (پهلوی) و یا دخیل از تعدادی از گویش‌های ایرانی است. مثلاً «بَر / اَبَر»، «بَا / اَبَا» «اَگَر / گَر / اَر»، «دَر / اَنَدَر» و...

امروزه کلمات فوق شکل ثابتی در زبان فارسی دارند و مردم نمی‌توانند از شکل تاریخی آنها استفاده کنند، مگر برای استفاده در محیط شعر و یا متنی ادبی، اما شاعران می‌توانند یکی از شکل‌های این حروف را به مقتضای وزن کلام اختیار کنند. در متون ادبی-تاریخی دو حرف اضافه برای یک متمم به چشم می‌خورد و فروانی این امر نشان می‌دهد که در یک مقطع زمانی این یک خصیصه زبانی بوده، اما بعدها از بین رفته است، یعنی در زبان فارسی دوره دری، این ویژگی زبانی دچار فروپاشی شده، چرا که مثلاً در شاهنامه فردوسی، گرچه دو حرف اضافه (مقدم و مؤخر) به تبعیت از زبان پهلوی (نک. آموزگار، تفضلی، ۱۳۸۲: ۷۱) برای یک متمم به کار رفته، اما یک حرف اضافه پیشین برای متمم، بسیار بیشتر از دو حرف اضافه برای یک متمم، رواج داشته است. همین امر تبدیل به یک امکان دستوری شده و شاعر طبق اقتضای وزن کلام، از یکی از این دو روش استفاده کرده است. در اولین بیت نمونه‌های زیر، فروپاشی این ویژگی را بیشتر می‌توان حس کرد، چون در آن شاعر هر دو حرف اضافه را پیش از متمم ذکر کرده است:

- (۱) مر آن پادشاه را در اندر سرای
یکی بوستان بود بس دلگشای (جمشید / ۱۰۵).
- (۲) ... ابر سام و بر زال گسترد مهر (منوچهر / ۲۸۸)
ابر زال زر گوهر افشاندند (منوچهر / ۲۴۰)
- (۳) عروس آر به مهر اندرون همچو اوست ... (منوچهر / ۱۱۸۷)
(۴) و گر چادر خون به تن بر بیوش (منوچهر / ۱۰۹۴)
- (۵) ستاره بر او بر شگفتی نمود
(۶) به خاک اندرون روشنایی فزود (آغاز کتاب / ۵)
- (۷) به شهر اندر آوای رود و سرود ... (رزم کاوس با شاه هاموران / ۱۳۸)
(۸) به شهر اندرون هر که بُد سالخورد ... (همان / ۱۵)
- (۹) مگر کز تو آشوب خیزد به شهر ... (سیاوش / ۱۲۶۱)

همچنان که از مثال‌های اخیر مشخص است، شاعر طبق امکان دستوری، برای متمم «شهر»، سه نوع حرف اضافه به کار برده است: «به شهر»، «به شهر اندر»، «به شهر اندرون». طبیعتاً احتمال سه شکل متمم‌سازی در زبان محاوره‌ای عصر فردوسی بسیار کم بوده است، به عبارتی دیگر، زمان سرودن شاهنامه مردم کوچه و بازار چنین امکان دستوری‌ای نداشتند و شعرا چنین اختیارات و امکاناتی داشتند.

۲-۸ استفاده از شکل‌های مختلف یک ضمیر شخصی

ضمایر شخصی ششگانه (من، تو، او، ما، شما، ایشان) در زبان فارسی هر کدام شکل‌های خاصی دارند، گاه بعضی از این ضمایر بیش از یک شکل دارند، مثل «آنها / ایشان»، «او / وی»، که هر کدام در محیط‌های خاصی به کار می‌روند. اما گاه شاعران در کلام خویش از شکل‌های دیگری از این ضمایر استفاده می‌کنند. مثلاً برای سوم شخص

مفرد، از شکل‌های «اوی /uy و ve» استفاده می‌کنند و هیچ کدام از این شکل‌ها در محیط دیگری غیر از شعر یا متن ادبی به کار نمی‌روند.

- (۱) خرد را و جان را همی سنجد اوی در اندیشه سخته کی گنجد اوی (آغاز کتاب/ ۱۰)
- (۲) هشیوار دیوانه خـواند و را همان خویش بیگانه داند و را (آغاز کتاب/ ۲۴)

این ضمیر در دورهٔ میانه و در زبان پهلوی به شکل‌های «او awē» و «اوی oī» به کار می‌رفت و گویا اولی برای حالت صریح و دومی برای حالت غیرصریح به کار می‌رفته است (آموزگار، تفضلی: ۱۳۸۲: ۶۸). احتمالاً به قیاس کلماتی همچون اشکم، ابا، اسفندیار، و... از ضمیر «او awē» الف آغازین افتاده و «و wē» شده است. به عبارتی فردوسی در این قسمت ریختی از دو ضمیر شخصی دورهٔ میانه را در فارسی به کار برده است، البته با توجه به این که به منابعی قدیمی دست داشته و تعدادی از کلمات پهلوی را هم در شاهنامه معنی کرده، می‌توان پنداشت فردوسی از پهلوی اطلاعاتی داشته است^۷ و از شکل این ضمیر در پهلوی هم آگاه بوده است و برای خود ظرفیت زبانی دیگری خلق کرده و هر جا نیاز بوده از آنها استفاده کرده است. البته باید پذیرفت که چنین امکانات زبانی خلق شده توسط فردوسی، قدرت سرودن این مجموعه عظیم را به او داده است و از همین نکات ظریف است که شاهنامه به آن بزرگی، در یک بحر عروضی خلق شده است.

۲-۹ تنوع در ساخت و کاربرد صفت فاعلی از یک مادهٔ فعل

در هر زبانی برای ساخت صفت فاعلی روش یا روش‌های خاصی وجود دارد، گاه این روش‌ها به قول دستوریان سنتی سمعی هستند، یعنی طبق قاعده نیستند و باید آنها را به ذهن سپرد و طبق شمّ زبانی دربارهٔ آنها قضاوت کرد. مثلاً در زبان فارسی «گر» از تکواژهایی است که صفت فاعلی می‌سازد: «رُفتگر، مسگر، کارگر و...»، اما از هر ماده‌ای نمی‌توان این نوع صفت را ساخت. گاه شعرا برای رعایت وزن در شعر خود صفت‌هایی را می‌سازند و به کار می‌برند که در زبان فارسی و در نزد مردم رایج نیست. مثلاً برای مصدر تاختن صفت فاعلی «تازان» در فارسی رایج است و فردوسی هم به کار برده است، ولی فردوسی در کنارش از صفت «تازیان» هم استفاده کرده است، تازیان در زبان فارسی، به معنی «أعراب، عرب‌ها» رایج است نه به معنای «تازان». شاید این ساخت به تبعیت از «گریان» و «پویان» و امثال آن ساخته شده است:

- (۱) بفرمود تا نوذر نامـدار شود تازیان پیش سام سوار (منوچهر/ ۱۶۶)
- (۲) که این بسته را تا دماوند کوه ببر همچنان تازیان بی‌گروه (ضحاک، ۴۶۲/۱۲)
- (۳) فرستاده تازان به کابل رسید خروشی برآمد چنانچون سزید (منوچهر، ۱۴۱۶/۲۳)
- (۴) پیاده همی رفت جویان شکار خشیشار دید اندر آن مرغزار (منوچهر، ۴۲۶ / ۷)
- (۵) شب تار جویندهٔ کین منم همان آتش تیز برزین منم (منوچهر، ۹ / ۱)

^۷ - در این دو بیت و ابیاتی شبیه آن نمونه‌های پهلوی‌دانی فردوسی تا حدی قابل مشاهده است:

کجا بیور اسپش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شممار بود بر زبان دری ده هزار (جمشید، ۸۴-۸۵)

همچنان که معلوم است، در مثال ۴ «جوینده» و در مثال ۵ «جویان» از یک ماده ساخته شده‌اند. در مثال ۱ و ۲ صفت فاعلی «تازیان» و در مثال ۳ صفت «تازان» از همان ماده آمده است..

۲-۱۰ به کار بردن علامت‌های مختلف برای اسم نکره

زبان فارسی معرفه و نکره را به روش‌های خاصی نشان می‌دهد (نک. راسخ مهند، ۱۳۸۸). برای نشان دادن اسم نکره، به اولش «یک» و یا به آخرش «ی» می‌افزایند، مثلاً «کتابی خریدم»، یا «یک فیلم دیدم محشر». در زبان شعر تنوع ساخت اسم‌های نکره وجود دارد و عامل این تنوع را می‌توان گستردگی زبان‌های ایرانی پنداشت که نشانه‌هایی از هر کدام از آنها وارد زبان شعر شده است. به هر حال در زبان شعر امکانات فراوانی برای ذکر وند یا علامت نکره‌ساز وجود دارد: گاه «یک» در اول اسم به تنهایی می‌آید، گاه «ی» در آخر آن می‌آید، گاه هر دو با هم می‌آیند، گاه به جای «یک» در اول «یکی» می‌آید. همه اینها از جمله امکاناتی است در دست شاعر فارسی زبان، تا بتواند یک اسم نکره بیاورد:

یکی + ی	یکی زنده پیلی بیاراستند	برو تخت زرین بیاراستند (منوچهر، ۲۷ / ۱۵۶۵)
یکی + ی	بدین نامه چون دست کردم دراز	یکی مهتری بود گردنفرز (آغاز کتاب / ۱۶۱)
یک	خرد تیره و مرد روشن روان	نباشد همی شادمان یک زمان (آغاز کتاب / ۲۱)
یکی	یکی مرد بی نام باید گزید (نوذر، ۴ / ۱۵۱)	
- ی	... خدنگی به چرخ اندرون راند راست (نوذر، ۱۰ / ۳۸۶)	

برای شکل «یک» در اول و «ی» در آخر شاهنامه مثالی یافت نشد. و گویا به خاطر وزن شاهنامه چنین اسم نکره‌ایی قابل استفاده نیست.

۲-۱۱ کاربرد ریخت‌های مختلف یک واژه

تعدادی از واژه‌های زبان فارسی چند شکل آوایی دارند. یعنی به چند شکل تلفظ می‌شوند. مانند: شُتر / اُشتر، سفید / سپید، چَشم / چِشم. ظاهراً یک شکل از این تلفظ‌ها از زبان، یا گویشی دیگر وارد زبان فارسی شده‌اند. تعدادی از کلمات نیز هستند، مانند «فراموش» و «گسیل»، که در زبان فارسی یک شکل دارند و همه گویشوران آن را به همان صورت تلفظ می‌کنند، شعرای فارسی زبان نیز از این قاعده مستثناء نیستند، یعنی آنها هم مثل مردم عادی تلفظ می‌کنند، اما آنها یک امکان دیگری نیز دارند، یعنی می‌توانند واژه‌های دسته دوم را که فقط یک شکل دارند، به طرز دیگری تلفظ کنند که وزن کلام اقتضاء می‌کند. مثلاً «فراموش» را به شکل «فرامُش» و «گسیل» را به شکل «گُسی» تلفظ کنند:

- | | |
|---|--|
| (۱) فرامُش مکن مهر دایه ز دل ... (منوچهر / ۱۴۱) | (۲) فراموش کردی تو سگری مگر ... (رستم و اسفندیار / ۱۳۳۷) |
| (۳) انوشه که کردید گوهر پدید ... (فریدون / ۲۷۳) | (۴) که نوشه زی ای شاه تا جاودان ... (منوچهر / ۹۰۵) |
| (۵) ... کنون گشتم از تاج و از تخت سیر (فریدون / ۳۹۵) | (۶) ... بیاید هم اکنون ز جان دست شُست (ضحاک / ۱۹۶) |
| (۷) جهان سر بسر چون فسانه است و بس ... (کیومرث / ۷۲) | (۸) به کردار افسانه از هر کسی ... (رستم و سهراب / ۷۴) |
| (۹) ... برآویخت با پور اهرمنا (کیومرث / ۳۴) | (۱۰) برفت اهرمن را به افسون بیست .. (طهمورث / ۲۷) |
| (۱۱) ... دو اهریمن مغز پالوده را (فریدون / ۲۷۲) | |
| (۱۲) گُسی کردش و خود به راه ایستاد ... (منوچهر / ۷۲۱) | |

در مثال‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ اهریمن به سه شکل: «أهرمن، اهرمن، اهریمن» به کار رفته است. در آغاز به نظر می‌رسد این کلمات در زمان و یا در زبان فردوسی چنین تلفظ می‌شده‌اند (چون امروزه کلمات زیادی هستند که فقط یک تلفظشان در فارسی رایج است، مثلاً جَمَشید (با تشدید روی حرف میم) در فارسی رایج نیست: «دو پاکیزده از خانه جَمَشید» (ضحاک / ۶) و یا از دو شکل «نگه» و «نگاه»، اولی در شعر بیشتر به کار می‌رود)، اما با کمی دقت خواننده متوجه می‌شود که چنین نیست، شاعر به خاطر وزن مجبور شده چنین امکانی خلق نماید، همین شکل برگزیده شاعران، بعدها به گنجینه واژگان افزوده شده و جزیی ثابت از واژگان زبان فارسی شده است و گویا به همین خاطر، این نوع کلمات، اغلب مختص متون ادبی، به‌ویژه شعر، هستند و در زبان روزمره و نیز در متون منشور کلماتی مانند: «گسی»، «فرامش»، «اهرمن» و ... به ندرت به کار می‌روند.

نکته دیگر این است که ما می‌توانیم این کلمات را همانند واژه‌های دسته اول ذکر شده در بالا، دو تلفظی فرض کنیم و بگوییم این کلمات از آغاز، یعنی در دوره‌های قدیم‌تر زبان فارسی دو تلفظ داشته‌اند. حتی اگر این احتمال درست باشد، بازهم، اختیار دستوری را از شاعر سلب نمی‌کند، و دست او چندان باز است که می‌تواند هر جا خواست بگوید «کنون» و هر جا نیز وزن اقتضا کرد، بگوید «اکنون». مخلص کلام این که شاعر بیش از گویشوران عادی امکانات دستوری دارد.

۳- نحو

در بخش نحو این پژوهش، مجموعه امکاناتی ذکر خواهد شد که شاعران فارسی‌زبان در بخش نحو ایجاد کرده‌اند تا بتوانند ضمن بیان کلام خود، وزن را نیز رعایت نمایند. مثلاً گاه فعل را بدون قرینه‌ای در جمله حذف می‌کنند، گاه در جمله برای فاعل جمع، فعل مفرد؛ و برای فاعل مفرد، فعل جمع می‌آورند، گاه بخشی از مفعول فعل «گفت» را قبل از آن بیان می‌کنند، و مواردی دیگر که شرح هر کدام در زیر آمده است.

۳-۱ حذف فعل بدون قرینه

هر جمله‌ای به یک فعل نیاز دارد و بدون آن کامل نخواهد شد، مگر اینکه فعلش به قرینه لفظی حذف شود. در سنت شعری، زمانی که فعل اسنادی باشد، شاعر گاه فعل جمله را ذکر نمی‌کند، همین ذکر و عدم ذکر فعل، تبدیل به امکانی دستوری شده است، در حالی که در سایر موارد اگر فعل ذکر نشود، جمله ناقص خواهد شد. مثلاً در فارسی «علی در خانه» جمله‌ای ناقص محسوب می‌شود، اما شاعر این حق را دارد که با اختیار دستوری، فعل را حذف کند.

(۱) نیاید بدو نیز اندیشه راه

که او برتر از نام و از جایگاه [است] (آغاز کتاب / ۶)

(۲) خرد بهتر [است] از هرچه ایزد بداد

ستایش خرد را به [است] از راه داد (آغاز کتاب / ۱۸)

۳-۲ آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد و بالعکس

در زبان فارسی فعل از نظر شخص و شمار، با فاعل و نهاد جمله مطابقت دارد، اما گاه اختیاراتی برای همه گویشوران فارسی وجود دارد که از آن قواعد عدول می‌کنند یعنی برای نهاد مفرد، فعل جمع؛ و برای نهاد جمع، فعل مفرد می‌آورند. مثلاً «آقا معلم آمدند». یا «کلاس‌ها تعطیل شد». علاوه بر این مورد که هر شخصی در زبان فارسی اختیار

دستوری دارد که بخاطر احترام به شخصی فعلش را جمع بیاورد و یا بخاطر جاندار نبودن فاعل جمع، فعل را مفرد بیاورد، شعرا از اختیارات دستوری دیگری نیز در این زمینه برخوردارند که اندکی با این فرق دارد و شاید عکس این باشد. بدین صورت که به جای اینکه برای فاعل مفرد فعل مفرد بیاورند، به خاطر وزن فعل را جمع آورده‌اند.

(۱) چو شاخ درخت آن دو مار سیاه برآمد [برآمدند] دگر باره از کتف شاه (جمشید/ ۱۵۶)

(۲) همه بام و در مردم شهر بود ... (ضحاک / ۴۰۹)

(۳) ز هر سو که بیکار مردم بدند ... (پادشاهی خسرو پرویز / ۲۸۸۷)

در مثال ۲ برای مردم فعل مفرد «بود» و در مثال ۳ برای مردم فعل جمع «بُدند= بودند» به کار برده است.

در بخشی از داستان ضحاک که دو نفر به عنوان آشپز وارد قصر ضحاک می‌شوند و تصمیم می‌گیرند به جای مغز سر انسان به ماران روی دوش ضحاک، یک مغز گوسفند بدهند تا یک نفر را نجات دهند، فردوسی برای نهاد جمع «آن دو» چند جا فعل مفرد و چند جا فعل جمع آورده است. یعنی هر جا که وزن اقتضا کرده فعل مفرد و هر جا لازم بوده از فعل جمع استفاده کرده است، کلمات داخل علامت [] از نگارنده است:

گرفت [گرفتند] آن دو بیدار دل در نهان	(۴) خورش خانه پادشاه جهان
جزین چاره نیز نشناختند	(۵) از آن دو یکی را بپرداختند
بیامیخت [بیامیختند] با مغز آن ارجمند	(۶) برون کرد [کردند] مغز سر گوسفند
نگر تا بیاری سر اندر نهفت	(۷) یکی را بجان داد [دادند] نهار و گفت [گفتند]
خورش ساختند از پی اژدها (ضحاک/ ۲۹-۳۳)	(۸) بجای سرش زان سر بی‌بها
ببند آمدند آن [آنان] که بُد زان گروه (طهمورث/ ۱۲)	(۹) بچاره بیاوردش از دشت و کوه

در مثال شماره یک بالا، فاعل فعل گرفت «آن دو بیدار دل» هستند که طبق اصول دستوری باید «گرفتند» می‌آمد، در بیت ۲ هم فعل جمع آمده است، در مثال ۴ دوباره فاعل همان دو نفر هستند و فعل مفرد «برون کرد و بیامیخت» به کار رفته است. در بیت ۹ برای ضمیر مفرد «آن»، فعل جمع «آمدند» ذکر شده است.

۳-۳ آوردن بخشی از مفعول فعل «گفتن» قبل از آن

در زبان فارسی از نظر رده‌شناسی^۸ ترتیب سازه‌های زبانی اغلب به گونه‌ای است که مفعول فعل گفتن بعد از فعل گفتن ظاهر می‌شود. مثلاً جمله «می‌روم تهران، علی گفت» کمی بدساخت به نظر می‌رسد و درستش «علی گفت می‌روم تهران» است. چرا که جمله «می‌روم تهران» به نوعی پیرو؛ و مفعول جمله پایه است. در زبان انگلیسی این نوع جملات بدساخت نیستند و بسیار رایج‌اند. شاعر در زبان شعر، مفعول فعل «گفت» و مشتقات آن را هر جایی که مقتضای وزن بوده، می‌آورد. و همین مسأله (ذکر مفعول فعل گفت قبل از فعل گفت یا بعد از آن) تبدیل به یک امکان شده است تا بتواند مشکل وزن شعرش را برطرف کند.

گر اندازدم <u>گفت</u> بر کوهسار	تن و استخوانم نیاید بکار (داستان اکوان دیو / ۶۷)
منم <u>گفت</u> شایسته کارکرد	اگر نیست او را کسی هم نبرد (سیاوش، ۱۸۸۲/۹)
<u>برستم</u> ، <u>بگفتا</u> غم آمد به سر	نهادند رستمش نام پسر (منوچهر، ۱۵۱۵/۲۶)
ابر سام یل موی بر پای خاست	مرا ماند این پرنیان <u>گفت</u> راست (منوچهر، ۱۵۳۱ / ۲۶)

^۸ - برای رده‌شناختی زبان فارسی، نک. ماهوتیان، ۱۳۷۸.

به شعر آرم این نامه را گفت من
سوی گرگساران شد و باختر
شوم گفت کان پادشاهی مراسم
به جایی بخوادم فگندنت گفت

از او شادمان شد دل انجمن (آغاز کتاب/۱۴۰)
درفش خجسته برافراخت سر
دل و دیده با ما ندارند راست (منوچهر، ۱۴۶۰-۱۴۶۱)
که اندر دو گیتی نمایی نهفت (داستان اکوان دیو/ ۷۷)

۳-۴ تکواژ اضافه‌نما

در زبان فارسی برای نشان دادن مضاف‌الیه، یک تکواژ تصریفی (y)-e به قبل آن اضافه می‌گردد. در دوره‌های قبل از زبان فارسی، مثلاً فارسی باستان، مضاف‌الیه مقدم بر مضاف بود، چیزی که امروز به آن اضافهٔ مقلوب می‌گویند، مثل: «خانه‌خدا»، یعنی خدای خانه و یا صاحب‌خانه، و بدان‌خاطر نیازی به تکواژ اضافه‌نما نبود، این شکل هنوز هم در کلمات مرکبی مثل «شیرینی‌سرا، مهمان‌سرا» وجود دارد، اما در زبان فارسی مضاف‌الیه مقدم نمی‌آید و به تکواژ اضافه‌نما نیاز دارد و در کنار این امکانات زبان که برای همه گویشوران وجود دارد، شاعران از یک امکان و اختیار دستوری دیگری نیز برخوردارند، یعنی مضاف را مقدم بر مضاف‌الیه می‌آورند، اما از تکواژ اضافه‌نما استفاده نمی‌کنند و همین نکته تبدیل به یک اختیار شده و اگر هم مضاف‌الیه مقدم نباشد، به خاطر رعایت وزن، از شکل با تکواژ اضافه‌نما استفاده می‌کنند و اگر نخواستند از شکل دیگرش استفاده می‌کنند و چنین اختیاری در متنی غیر از شعر، امکان‌پذیر نیست. در زیر برای هر کدام از موارد فوق مثال یا مثال‌هایی ذکر شده است:

- (۱) بگردان ز جانش بد جادوان ... (ضحاک / ۲۵۳)
(۲) همی جانش [جانش] از رفتن من بخت (سهراب / ۹۰۹)
(۳) نیشتن یکی نه که نزدیک [نزدیک] سی ... (طهمورث / ۴۳)
(۴) ... نگر تا به سر برش [برش] یزدان چه راند (ضحاک / ۴۲)
به سر برش تاج و کمر بر میان
ز پروازش [پروازش] آورد نزد پدر
به گرد اندرش تیره خاک نژند
بدو گفت پرداختن دل [پرداختن دل] سزاست
پیاده همی رفت جویان شکار (جویان شکار)
سپر پیش و در دست گرز گران (منوچهر، ۱۵۶۷/۲۷)
رسیده به زیر پرش موی سر (منوچهر/ ۱۴۳)
به سر برش خورشید گشته بلند (منوچهر ۸۰ / ۲)
بپرداز و بر گوی هرچت هواست (منوچهر ۲ / ۲۶۷)
به پیش اندر آمد یکی مرغزار (داستان اکوان دیو / ۹۲)

۳-۵ استفاده از صفت ساده به جای برتر

در زبان فارسی صفت سه شکل ساده، برتر و برترین دارد و هرکدام به منظوره‌های خاصی به کار می‌روند. مثلاً جمله «^{*}علی از حسن بزرگ است» خوش‌ساخت و دستوری نیست. در ایرانی باستان گویا برخی صفات وجود داشته‌اند که شکل تفضیلی‌شان بدون پسوند «تر» به کار می‌رفته است. مثل meh (مه، مهتر)، keh (که، کهتر) که بعدها به قیاس، پسوند صفت تفضیلی هم به آنها اضافه شده است: mehtar (مهتر) (نک. آموزگار، تفضلی: ۱۳۸۲: ۶۷)
شاعران زبان فارسی گاه این صفات را به جای هم به کار می‌برند، چون هرکدام وزن خاصی دارند. گرچه بعید به نظر می‌رسد شاعر به دلیل آگاهی احتمالی از طرز ساخت بعضی از صفات دورهٔ باستان، از دستور آن زبان استفاده کرده باشد، حتی فرضاً اگر هم از ساخت باستانی‌اش آگاه باشد، در این موارد خاص برای رعایت وزن چنین امکانی دستوری‌ای خلق شده است.

- (۱) از او پیش [بیشتر] بر تخت شاهی که بود
 بر آن رنج بردن چه آمدش سود (جمشید / ۱۸۵)
- (۲) درود آوری‌ش خجسته سروش
 کزین پیش [بیشتر] مخروش و باز آرهوش (کیومرث / ۴۶)

۳-۶ تغییر جایگاه صفت در جمله

در زبان فارسی، دو روش برای نشان دادن صفت وجود دارد: الف) صفت مقدم می‌آید و دیگر به تکواژ صفت‌نما (e-) نیاز نیست، مثل: «سرخ‌رگ»؛ ب) صفت بعد از موصوف می‌آید و به تکواژ صفت‌نما نیاز دارد. مثل: «کلاس خوب». شکل الف این نوع، امروزه منسوخ شده و فقط در کلماتی مرکب، یا در زبان ادبی باقی مانده است. مثل «سیاه‌رگ»، به عبارتی دیگر در زبان فارسی صفت بعد از موصوف ذکر می‌شود، ولی شاعران اختیار دارند صفت را هم پیش و هم پس از اسم بیاورند، به عبارتی دیگر شاعران (خودآگاه یا ناخودآگاه) قاعده‌ای کهن از زبان را در اختیار دارند تا برای شعر گفتن دستشان بازتر باشد.

- | | |
|---|---|
| کلاه کیانی به سر بر نهاد ... (نوذر / ۴۵۱) | ... به سر بر نهاد آن کیانی کلاه (فریدون / ۳) |
| زبس گونه گون پرنیانی درفش | چه سرخ و سپید و چه زرد و بنفش (منوچهر، ۱۴۲۱/۲۳) |
| من آن ایزدی فره باز آورم ... (نوذر / ۴۳۱) | ... از او دور شد فره ایزدی (نوذر، ۳۱ / ۱) |
| ابا گرز و با کاویانی درفش | زمین کرده از سم اسبان بنفش (فریدون، ۵۸۰/۱۳) |
| چنین گفت کای کاردیده پدر | ز ترکان به مردی برآورده سر (نوذر، ۹۰ / ۲) |
| کس از نامدانش پاسخ نداد | مگر پیرگشته دلاور قباد (نوذر، ۱۵۸/۴) |

همانطور که مشخص است شاعر یک جا صفت را قبل از موصوف؛ و جایی بعد آن آورده است.

۳-۷ ثابت نبودن جایگاه ضمائر متصل غیرفاعلی

در زبان فارسی ضمائر متصل غیرفاعلی برحسب نقش نحوی خود، جایگاه خاصی در جمله دارند. مثلاً وقتی در نقش اضافی باشد به کلمه قبل از خود می‌چسبد. مثل: «کتاب‌تان»، یا «میزش»، اما شاعران فارسی‌زبان طبق یک اختیار دستوری می‌توانند این ضمائر را هر کجا که وزن اقتضا کرد، بیاورند. یعنی به هر سازه‌ای می‌توانند ضمائر را ملحق کنند. به عنوان نمونه در زیر ضمائر متصل در نقش مفعولی به چندین سازه دستوری (فعل، حرف اضافه، متمم و فاعل) چسبیده‌اند:

- | | |
|-----------------------|--|
| متصل به فعل متعدی | (۱) ببردش دمان تا به البرز کوه ... (منوچهر / ۸۳) |
| متصل به حرف اضافه | (۲) بفرمود پس تا ش برداشتن ... (منوچهر / ۶۹) |
| متصل به صفت فاعل جمله | (۳) ببخشد یزدان نیکی ده ش ... (منوچهر / ۸۵) |
| متصل به متمم | (۴) ز پروازش آورد نزد پدر ... (منوچهر / ۱۴۳) |

این اختیار دستوری همان است که در دستور سنتی و ادبیات به «جهش ضمیر» معروف است (میرباقری فرد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۹۱). یعنی به خاطر وزن کلام ممکن است شاعر ضمیری را در سر جایش نیاورد.

۳-۸ استفاده از ضمایر متصل غیرفاعلی برای فعل‌های لازم

در زبان فارسی دو دسته ضمایر وجود دارد: ضمایر متصل و ضمیر منفصل. ضمایر متصل خود به فاعلی (یا همان شناسه‌ها (-am, -at, -aš, -mân, -tân, -šân) و غیرفاعلی (-šân, -tân, -mân, -š, -t, -m) تقسیم می‌شوند. در زمان فردوسی، هنوز بقایایی از یک ویژگی کهن در کاربرد ضمایر دیده می‌شود. مثلاً ضمیر «ش» می‌تواند مفعول باشد مثل: «بردندش» یا فاعل باشد مثل «بودش». شاعران دوره‌های بعدی، از آن به‌عنوان یک امکان و اختیار دستوری استفاده کرده یعنی گاه از شناسه (شکل فاعلی ضمایر) استفاده کرده‌اند و گاه از ضمایر متصل غیرفاعلی. مثلاً گاه «پذیره شدش» و گاه «پذیره شد» به کار برده‌اند.

(۱) پذیره شدش دیو را جنگ جوی ... (کیومرث/ ۳۳) (۲) ... پذیره شد و جایگاهش گزید (پادشاهی لهراسب/ ۱۷۲)

(۳) ... گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ (هوشنگ/ ۱۲) (۴) گرفت آن گران کرسی زر بدست (فریدون/ ۴۰۳)

نکته قابل ملاحظه در این بخش، این است که تعدادی از این عبارات، تبدیل به قالب [یا کلیشه] و سنت ادبی شده‌اند. در شاهنامه فردوسی این تعبیرات قالبی فراوان است. مثلاً مصرع «پذیره شدن را بیاراستند» هشت بار به همین شکل قالبی به کار رفته است (فریدون/ ۴۲۶، منوچهر/ ۱۳۹۳، سیاوش/ ۳۵۳۴، پادشاهی کیخسرو ۳۷، بیژن و منیژه / ۷۵۹، یزدگرد بزه‌گر / ۵۱۸، بهرام گور / ۲۴۲۰، پادشاهی بلاش پیروز/ ۳۵۳)، و مصرع «پذیره‌شدش با سپاهی گران» چندین بار (لهراسب/ ۹۷، پادشاهی اسکندر/ ۷۷۱، پادشاهی قباد/ ۷۹) به کار رفته است. می‌توان گمان کرد که در درون این ترکیبات و عبارات قالبی، مواردی پیدا شوند که به دلیل محافظه‌کار بودن ترکیب، ویژگی قدیم زبانی را در خود حفظ کرده باشند.

از موارد فوق می‌توان به عبارت «پذیره‌شدش» اشاره کرد. به رسم پذیره‌رفتن یا استقبال رفتن، در شاهنامه بسیار اشاره شده است. نگارنده با جستجو از طریق نرم افزار درج، ۹۷ (نود و هفت) بار به این کلمه در شاهنامه برخوردیم که از آن مجموع ۵۴ (پنجاه و چهار) بار کلمه پذیره با ضمیر پی‌بستی «ش» (مثلاً «پذیره شدش» «پذیره شدندش») به کار رفته است. این یعنی بیش از نیمی از این ترکیب، همراه ضمیر است و نشان از آن دارد که احتمالاً این یک ترکیب قدیمی است و ضمیر پی‌بستی «ش» در این ترکیب رسوب کرده و تکواژی رسوبی محسوب می‌شود.

۳-۹ فاصله انداختن بین اجزای فعل مرکب

در زبان فارسی فعل مرکب دارای ویژگی‌های خاصی است که درباره آن بسیار گفته شده است از جمله خیامپور (۱۳۸۸: ۶۹)، نائل خانلری (۱۳۷۰: ۱۷۶)، محمد و کریمی (۱۹۹۳)، دبیرمقدم (۱۳۷۶)، زاهدی (۱۳۸۰) و محمدابراهیمی، فرقانی‌فرد (۱۳۸۷) به آن پرداخته‌اند. پرداختن به ویژگی‌های فعل مرکب از حوصله این بحث خارج است. این پژوهش فقط به این نکته اشاره دارد که در زبان فارسی در اغلب فعل‌های مرکب یا فعل‌هایی که به روش ترکیبی (مرکب از اسم، صفت، قید و فعل کمکی) ساخته می‌شوند، فعل کمکی آخر می‌آید و جزء فعلی هیچ وقت در زبان فارسی (غیر از محیط ادبی و متن شعر) مقدم بر جزء غیرفعلی نمی‌آید. شاعران، طبق اختیار دستوری‌ای که دارند، قاعده را به هم زده و خود قاعده‌ای دیگر خلق کرده‌اند و می‌توانند جزء فعلی را قبل از جزء غیر فعلی بیاورند. البته اینجا باید به مشکل گنجاندن افعال مرکبی همچون «آشکار کرد» در بحر متقارب نیز اشاره کرد:

عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار (آغاز کتاب/ ۹۴)

زبان بر گشادند بر شـهریار که کردیم با چرخ گردان شمار (منوچهر، ۱۳۳۷/۱۹)

۴. نتیجه:

متون ادبی کهن فارسی از گنجینه عظیمی برخوردار است که می‌توان به کمک آنها گویش‌ها و زبان‌های ایرانی را بیشتر شناخت، اگرچه قواعد بسیاری از زبان فارسی از دل همین متون منظوم کشف شده است، اما تحقیق حاضر نشان می‌دهد که به دلیل رعایت وزن، شاعران در قواعد زبان بسیار دست برده‌اند و به خلق امکاناتی پرداختند تا بتوانند مشکل وزن کلام خود را برطرف نمایند، اما در دوره‌های بعدی به این نکته ظریف کمتر اعتنا شده و بدون توجه به تنگنای وزنی تمام ساخته‌های شاعران را دستوری فرض کرده‌اند. یعنی به نظر دستوریان سنتی هر قاعده ریز و درشتی را که شاعری به کار ببرد، جزیی از قواعد دستور زبان است و در مواقع زیادی به استناد همین یک بیت شعر، قاعده‌ای به زبان فارسی می‌افزایند. به عبارتی دیگر، کمتر به این نکته دقت می‌کنند که شاید مثلاً «تازیان» (به معنی تازنده) و نیز جمشید (با تشدید روی حرف م) را شاعر در تنگنای وزن گفته باشد و قصدش «تازان» بوده است. این درحالی است که عروضیان سنتی، مقدار کم عدول از وزن شعر را خلاف و از عیوب وزن و قافیه برشمرده‌اند و عیوب قافیه و مشکلات وزنی بسیار هم در شعر شعرا یافت می‌شود، اما در دستور زبان فارسی عیوب دستوری برای شعرا وضع نشده است، چرا که معتقدند شاعر هرچه بگوید، حتی در تنگنای وزن، درست گفته است و شعرش هم از نظر آواشناسی هم معناشناسی هم صرف یا ساختواژه و هم نحو، یک سند محسوب می‌شود و باید به آن استناد کرد. چه بسیارند دستورنویسانی که سند و مدرکشان برای اثبات پژوهش و نظر خود، فقط و فقط ابیات شعرا است و هیچ متن مثنوی پشتوانه‌اش نیست.

نتیجه‌ای که از چنین تحقیقی می‌توان گرفت این است که گرچه شاعران اختیار بسیاری در واژه‌سازی و نیز قاعده‌افزایی دارند، اما همیشه چنین نیست که وقتی شاعری فقط یک‌بار به دلیل وزن شعر، نه به دلایل دیگر، از قاعده‌ای دستوری استفاده کند، بتوان آن را قاعده رایج آن زبان محسوب کرد. از طرفی شناخت قواعد و امکانات پرسامدی که شاعران در زبان خلق می‌کنند، خود می‌تواند به شناخت امکانات بالقوه آن زبان برای بهینه‌سازی و نیز روزآمد^۹ کردن زبان کمک کند. جا دارد در تمامی متون شعر فارسی، امکانات زبانی استخراج گردد و سپس با نثر فارسی مقایسه شود تا معلوم گردد که شعرای فارسی چه امکانات زبانی به این زبان افزوده‌اند و چگونه این زبان را زبانی هموار برای شعرگویی ساخته‌اند و اگر امروزه امکانات زبانی کمتری خلق می‌شود، شاید دلیلش این باشد که شعرا کمتر شعر قدیم می‌خوانند و می‌سرایند، و بدان خاطر کمتر در تنگنای وزن شعر می‌افتند، چرا که در تنگنای وزن شعر امکاناتی زبانی تازه خلق می‌شود و یا قاعده‌افزایی پیش می‌آید.

منابع:

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۸۲). زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن. تهران: انتشارات معین.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۸۸). دستور زبان فارسی. تبریز: ستوده، چاپ چهاردهم.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زمان فارسی» مجله زبان‌شناسی، س ۱۲، ش ۱/۲ ص ۱-۴۶.
- دیویدنیل، مکنزی (۱۳۸۳). فرهنگ کوچک پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۸). «معرفه و نکره در زبان فارسی». دستور، ش ۵، صص ۹۱-۱۰۳.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم، مهدی دیان (۱۳۸۸). «فعل‌های پیشوندی، در آثار منثور فارسی، از آغاز تا قرن پنجم»، دستور، ش ۵. صص ۲۷-۵۰.
- زاهدی، کیوان (۱۳۸۰). ساخت فعل مرکب در فارسی نوین، نگرشی کیمنه‌گرا. پایان‌نامه دکتري، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی (خلخال)، تالشی و گیلکی، رساله دکتري زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان.
- صادقی علی‌اشرف (۱۳۵۷). تکوین زبان فارسی؛ دانشگاه آزاد ایران.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۳). از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۱ (نظم)، تهران: سرچشمه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). شاهنامه، براساس نسخه مسکو، به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۳). درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۸۲). جمله و تحول آن در زبان فارسی، تهران: امیرکبیر.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.
- محمدابراهیمی، زینب، مرضیه فرقانی‌فرد (۱۳۸۷). «فعل مرکب در فارسی معیار»، دستور، ش ۴، صص ۱۹۰-۲۰۸.
- میرباقری‌فرد، سیدعلی‌اصغر و همکاران (۱۳۹۰). «نقد و تحلیل تقدیم تأخیر در علم معنی (براساس بوستان سعدی)»، بوستان ادب، شماره سوم، پیاپی ۹، ۱۷۳-۱۹۹.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). دستور زبان فارسی. تهران: توس چاپ دوازدهم.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۲). «اختیارات شاعری»، جُنگ اصفهان، دفتر دهم.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۶). وزن شعر فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Khaleghi Motlagh, jalal (1999). «Ferdowsi», Iranica, 1999, vol.9, pp.514-523.
- Mohammad, j. and Simin karimi (1992), «Light verbs are taking over: complex verb in persian». proceeding of the western conference on linguistics (WECOL) 5: 195-212.